

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود، بحثی روایت اب و جد و آن روایت «انت و مالک لایک» را خواندیم و توضیحاتش؛ یک توضیح نهایی راجع به آن روایت هست که ان شاء الله به بحث های بعدی متصل می گردد.

بحث بعدی را که ایشان فرمودند مرحوم شیخ انصاری قدس الله نفسه، بحث ولایت فقیه است. چون یک عباراتی دارند، من اول از عبارات خود ایشان، ایشان می فرمایند چون به قول ایشان مجلس مذاکره، محل بحث شان درس شان را تعبیر به مجلس مذاکره کردند. اصحاب خواستند که متعرض ولایت فقیه بشویم، لذا ایشان می فرمایند که ما هم متعرض این مسئله شدیم.

می فرمایند: «من جملة اولیاء التصرف فی مال من لا یستقل بالتصرف فی ماله الحاکم» که حاکم در اموال کیست؟ البته این حالا به نظر ما خوب نبود، اما به هر حال ایشان ظاهراً به مناسبتی که بحث را در مکاسب مطرح کرده اند، ایشان بحث ولایت فقیه را در مکاسب و در مسئله مال و اولیاء و متعاقدين و متعاقدين باید کامل باشند یا بالغ باشند چنین باشند، ولی آن ها به این مناسبت ایشان آوردند. و لذا تعبیری که کردند: «و فی مال من لا یستقل بالتصرف».

این شاید منشاء این شده که بعضی ها خیال کردند، بحث ولایت فقیه، مسئله مالی است، برای مجانین و سفها و این ها، اشکال دارند می کنند الآن. این جای بدی مرحوم شیخ مطلب، این طرح عنوانش خیال می کند انسان بحث ولایت فقیه فقط مال است: «من لا یستقل بالتصرف» شخصی است که قصور دارد، قاصر است یا حالا مجنون است یا بچه است، کامل نیست. این ولی فقیه در مال او می خواهد تصرف بکند، این هم جمله اولیاء التصرف است.

عرض کردم ابتدئاً شاید به ذهن بیاید که مثلاً بحث در بحث مالی است، در صورتی که بحث ولایت فقیه بحث مالی نیست، ای کاش مرحوم شیخ اینجا مطرح نمی کردند. عرض کردیم جایی که بحث ولایت فقیه بیشتر بهتر مطرح شده، یک کتاب قضا است اصولاً، به مناسبت قاضی، و اینکه منصب قضا به اصطلاح از طرف ائمه علیهم السلام جعل شده برای فقها، که اصطلاحاً بهش می گویند قاضی منصوب. اصطلاحاً در بحث قضا دو جور قاضی فرض می کنند: منصوب و تحکیم. قاضی منصوب به این است که از طرف ائمه علیهم السلام فقها نصب شدند برای قضاوت بین مردم، که قاضی منصوب است.

قاضی تحکیم آن است که طرفین قبول می کنند، دو طرف قبول می کنند که بروید پیش فلان آقا، ایشان بین ما قضاوت بکنند، که در قاضی تحکیم، خب شاید مشهورترین باشد که حتی اجتهاد هم شرط نیست، طرفین قبول کردند، هر چه ایشان بگویند قبول می کنند، که یک نوع مصالحه است، هر چه ایشان گفت با هم مصالحه می کنیم، با هم کنار بیاویم. اما مثل آقای خوئی می گویند در قاضی تحکیم هم اجتهاد شرط است، من وارد بحث قضاوت نمی شوم.

به مناسبت بحث قضاوت که منصب قضاوت را برای فقیه آوردند، آن جا عده ای از منصب قضاوت تعدی کردند روی منصب اداره و ولایت امر و اداره جامعه و همین که اصطلاح امروز می گویند ولایت فقیه، از منصب قضاوت هم آن طرف تر رفتند، بحث اداره جامعه باشد. این یک جایگاه که این مطلب مطرح شده، یک جای دیگر هم که این مطلب مطرح شده، به مناسبت بحث فتوا. یعنی در کتاب اول کتب فقه ما مثل کتاب اجتهاد تقلید مرحوم عروه، به نظرم در کتاب عروه الان یادم رفت دیگر تازگی هم مراجعه نکردیم، در بحث اجتهاد تقلید، به نظرم مسئله ۵۲، ۵۳، به نظرم می آید نگاه بکنید، در آن جا که از جمله شئون فقیه این است که نصب قیم بکند برای صغار، این نصب قیم از جمله شئون ولایت فقیه است، این یک مقداری از ولایت، به نظرم ۵۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۶ تا مسئله از شئون بحث ولایت فقیه است، اولش بحث افتاء است، یعنی بحث کتاب عروه در اجتهاد و تقلید، بحث افتاء و منصب فتوا دادن است، به تعبیر مرحوم شیخ قطعاً اصلاً منصب نیست، حالا ایشان.

در آن جا هم ایشان در ذیلش، از جمله شئون ایشان هم بحث ولایت را مطرح کرده، البته آن بحث ولایتی که ایشان اینجا مطرح کرده، چون ایشان بحث قضا فعلاً نداریم، اما آن تقریباً شبیه تقریباً شبیه امور حسبیه، نه منصوب است اما منصوب در یک حد محدودی، بعد مثل قاصر و قصر و اموال قصر و اموال من لا متولی له و این طوری، یک حد محدودی گرفته، شبیه مرحوم کلام آقای خوئی، البته آقای خوئی منصوب نگرفتند.

یکی از حضار: ۵۲ است

آیت الله مددی: بله آقا؟ ۵۲ است؟

یکی از حضار: ۵۶ و ۵۷ است.

آیت الله مددی: می گویم در همان حدود است حالا شماره اش یادم رفته بود. بله، غرض اینکه مرحوم سید در آن جا دارد، در ذیل بحث فتوا، در بحث اجتهاد تقلید، متعرض یک درجه از ولایت فقیه شده، درست شد؟ مرحوم شیخ انصاری در این جا در ذیل بحث ولایت اب و جد، اصطلاحاً معمولاً به اصطلاح به طور کلی، تعبیر می کنند ولایت قصر، قصر افراد قاصر. حالا قصور این فرد به خاطر اینکه بالغ نیست، یا قصور این فرد به خاطر اینکه عقل ندارد، مجنون است.

مرادشان از قصر، مجموعه افرادی است که درک کافی ندارند، یا سفیه، یا نادان، یا مجهول، یا به اصطلاح عقلش خلل دارد، موردی است که پیغمبر یک نفر بود که عقلش گیر داشت، پیغمبر فرمود که تو هر وقت معامله می کنی یک لا خلاص، این لا خلاص را ما نداریم، اهل سنت دارند. بگو لا خلاص، یعنی من ممکن است من قاطی کرده باشم، تا سه روز حق خیار داری، این خیار را ما نداریم، این تعبیر لا خلاص است، اهل سنت زیاد نقل کردند، اسمشان را هم بردند یادم رفته است.

علی ای حال این را اصطلاحاً قصر می گویند. این را در ولایت بخش، طرفی العقد یعنی متعاقدين در بحث، یعنی ربطش به بحث شیخ انصاری، چون شروط بیع را دارد، شروط بیع به لحاظ صیغه عقد، به لحاظ متعاقدين، به لحاظ عوضین، شروط به لحاظ مختلف است. شروط متعاقدين این است که خودش کامل باشد در تصرف، یا وکیل باشد برای کسی از طرف او، یا وصی باشد، یا ولی او باشد، به این مناسبت متعرض ولایت شدند. ولایت کسانی که طرف عقد می خواهند قرار بگیرند و قصر هستند.

تعجب است مرحوم شیخ در ذیل این عنوان، بحث ولایت فقیه را مطرح کرده، لذا بعضی ها شنیدید دیگر حتماً می گویند بعضی ها آقا ولایت فقیه هم مثل ولایت بر قصر بر مجانین و این ها، مردم که مجنون نیستند، مردم که بچه نیستند، این ذهنیت معلوم شد، این ذهنیت یک مقداری از کلام شیخ قدس الله نفسه است، ای کاش در ذیل بحث به اصطلاح قصر مطرح نمی کرد مرحوم شیخ، که این ذهنیت برای بعضی ها درست بشود. بحث ولایت فقیه ربطی به قصر ندارد، بفرمایید.

یکی از حضار: اولین کسی که ولایت فقیه را در شیعه علمای ما مطرح کرده، نراقی بود دیگر؟

آیت الله مددی: نه، به این درجه اش نراقی است، نه قبلش هم داریم الی ما شاء الله، اجرای حدود و این ها را قبلش هم.

یکی از حضار: نه دیگر الآن منصوب.

آیت الله مددی: این به این صورت را مرحوم نراقی است که در عوائدش دارد ایشان، قاعده به نظرم نگاه کنید، عوائد به نظرم ۵۱ و ۵۲، عوائد ایشان مثل قواعد فقهی است، قواعد فقهیه نیست، ما کتب قواعد فقهیه که داریم، عوائد ایشان از این قبیل نیست، عوائد فقهی ایشان مجموعه یک امور جمع و جوری است که، مثلاً، مثلاً یک فصل آخرش در الفاظ جرح و تعدیل است، یه فصل در این که لا بأس معنایش چیست؟ این ها جزء قواعد فقهی نیستند، یک مجموعه فوائد متفرقه است کَشکول مانند است، در مباحث فقهی، قاعده ۵۲ اش به نظرم من یک نگاه بکنید.

یکی از حضار: ۵۴

آیت الله مددی: قاعده ۵۴ش در ولایت فقیه است. آن وقت در آنجا ایشان ادله را که آورده، من جمله روی روایات، اللهم ارحم خلفائی ایشان آنجا آورده. یعنی در این بحثی که مرحوم آقای خمینی قدس الله نفسه در مکاسب شان مطرح کردند جداگانه چاپ شده، تمام همان روایتی است که مرحوم آقای نراقی خوانده، کل آن روایت ۲۱، ۲۲ تا روایت، می خوانیم حالا دیگر خواهد آمد.

دیگر عرض کردم بنا نبود اینجا متعرض بحث ولایت فقیه بشویم، می گویم چون این شبهه را درست کرد که ولایت فقیه، مثل ولایت اب و جد و ولایت مجنون و ولایت صبی و از آن قبیل باشد، مخصوصاً که شیخ قدس الله نفسه فی مال من لا یستقله، اصلاً ولایت را بردند روی مال، که ای کاش این را نمی بردند روی بحث ولایت فقیه، اداره جامعه است چه ربطی به مال دارد؟ مال یکی از شئون بسیار کوچکش است.

تازه خواهیم گفت که حتی مال من لا یستقل هم نیست، مثلاً جنگل ها، کوه ها، دره ها، اصلاً ربطی به این ندارد که حتماً مال من لا یستقل بالتصرف باشد، بحث اداره جامعه، لازم نیست که اموال بالغین باشد، قصر باشد، یک آقایی نوشته بود که ولایت فقیه مال قاصرین است، مال مجانین و اطفال، یکی دیگر از آقایان که موجودین است، نوشته بود نه مال کمترین است.

حق این است که ولایت فقیه نه مال کمترین است، اصلاً ولایت روی طایفه خاص نمی رود، اداره جامعه اشتباه است، بگوئیم مال قاصرین است، یا بگوئیم مال کمترین، عقل است، هر دویش محل تأمل است، نه مال مجانین، نه مال عقلا، اصلاً ولایت فقیه اداره جامعه، ربطی به یک طایفه معین ندارد، بگوئیم برای زن هاست، برای مردها است، برای اموال، اموال نیست، جنگل ها، کوه ها، دره ها، یک اداره جامعه، حدی نیست که این ها تصور بکنند که مال من لا، می گویم ای کاش مرحوم شیخ این جور عنوان نمی فرمودند، حالا بعد خود ایشان می گویند البته، اما می گویم طرح اولیه مسئله را، یک جایی طرح کردند که شبهه این دارد که، دارند بحث؛

اصولاً ولایت به طور کلی، در این بحثی که ایشان می کنند، نه شیخ یعنی در قصر، برای مواردی است که نقص وجود دارد. نقص، جبران نقص با منصب ولایت، و لذا به طور طبیعی، ولایت خودش یک مفهوم منصبی است. مثلاً «العلماء ورثة الأنبياء» این به درد نصب نمی خورد، این را از الان گفتیم زود است. لذا عرض کردیم ما در درس مرحوم آقای خوئی در بحث صوم ایشان، حالا آقای خوئی به مناسبت اینکه حاکم، اگر حکم به هلال کرد حدود یک هفته، کل بحث ولایت فقیه آنجا فرمودند. که این هم خب استطراداً متعرض شدند که جایش آنجا نیست، به این مناسبت که حکم حاکم در باب هلال اعتبار ندارد، ایشان متعرض بحث ولایت فقیه شدند که من هم بودم خدمت شان، که چاپ شده در همین کتاب مستند مرحوم آقای بجنوردی قدس الله نفسه. علی ای حال در آنجا متعرض شدند، خلاصه چون حالا می خواهیم وارد بحث بشویم، خلاصه بحث ایشان هم این است که روایات، یک اطلاقاتی است که حالا اصطلاحاً، یک تعبیری است که ربطی به منصب ندارد

حرف ایشان درست است، «العلماء ورثة الأنبياء»، «العلماء منزلة الرسل» اینها هیچ کدام ربطی به منصب ندارد، اصلاً بحث منصب درش مطرح نیست. آن چه که منصب برمی گردد به تعبیر ایشان سه تاست، یکی مقبوله عمر بن حنظله «فإني قد جعلته عليكم حاكماً» که تصریح شده، و یکی هم روایت ابی خدیجه، که «فليقتضوا به قاضياً» قاضی قرار بدهند یکی شان به خودشان، یک هم توقيع مبارک «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا».

لذا برخلاف مرحوم نراقی ۲۱ یا ۲۲ روایت آورده، شیخ هم بیشتر روایت آورده، چون شیخ شاگرد نراقی است سه سال در کاشان، در خدمت مرحوم نراقی بوده ایشان، ایشان شاگرد نراقی است، این هم که شیخ اینجا به این تندی تعبیر می کند دونه خطر القتاد. خیلی چون با استادش موافق نیست، چون مرحوم نراقی به آن شدت ولایت فقیه را مطرح کرده، ظاهراً عکس العمل اش در شاگرد ایشان مرحوم شیخ، که تعبیر دونه خطر القتاد ایشان تعبیر کرده، این تعبیر خود شیخ است، «خطر القتاد»، قتاد یعنی درخت خار، پر تیغ خار داری است، مثل اینکه انسان بخواهد با دستش بکشد خارها را بکند، چطور دستش مجروح می شود چیزی نمی ماند تمام گوشتش می ریزد ایشان می گوید در این ولایت فقیه به این معنا دونه خطر القتاد، شیخ به این تندی می گوید مرحوم نراقی استاد ایشان، به آن تندی که «للفقيه مال الامام»، این در صفحه ۵۵۳ چون خواهد آمد و بالجمله فاقامة الدلیل علی وجوب طاعة الفقيه كالامام الا ما خرج بالدلیل دونه خطر القتاد، این تندی که مرحوم شیخ راجع به فقیه می گیرد، این در مقابل آن تندی استاد ایشان مرحوم نراقی در عوائد است.

البته مرحوم نراقی خب یک مصیبت هایی هم بود، جنگ روس و ایران بود که خود ایشان در جبهه حاضر شد، هم ایشان از ایران رفتند و هم مرحوم آقای سید محمد مجاهد، استاد شیخ، استاد دیگر شیخ. ایشان هم از عراق کربلا، اصلاً مجاهد می آید چون برود برای جنگ در روس به اصطلاح. البته نراقی برگشت، اما مرحوم آقای مجاهد در حدود تبریز و اینها فوت کردند، فوت کردند، سالم به کربلا برگشتند. در جبهه شهید نشدند، اما بعد فوت کردند. به هر حال، این بحث لطیفی است، اما خب سنخ طرح مسئله خیلی جای تأمل دارد. اصولاً باید دنبال این بحث برویم که ولایت برای جبران و پر کردن یک خلأ است. جبران یک نقص است. آن وقت در قصّر چرا می گویند؟ یا مسجد بلامتولی چون نقصی دارد دیگر، این نقص باید پر بشود. این هم که مرحوم آقای خوئی هم ولایت فقیه را در حدود به اصطلاح امور حسبیه قبول می کنند چون؛ و لذا ما عرض؛ ان شاء الله می آید در مباحث بعد خواهیم گفت، توضیحاتش را خواهیم داد بعضی از مسائل را سریع می گویم الان که آمادگی بیشتر شود این مطلب ایشان اجمالاً درست است بد حرفی نیست اجمالاً می گویم چون بعد دارد که جبران این نقص حتماً با فقیه باشد محل تأمل است، مطلب ایشان این است الا اینکه این حکم عقل است، عقل عملی است این ربطی به ولایت ندارد یعنی اگر این مسئله تصول می شد که ولایت منصب است نصب می خواهد این مطلب ایشان که روایات دلیلی ندارند الا این سه تا روایت این مطلب ایشان درست است، این روایت اینکه العلماء ورثة الانبياء نصب درش نیست.

آن وقت نظر مبارک ایشان این است که روایت عمر بن حنظله را ایشان قبول نکردند، عرض کردم ایشان اوائل حتی در شرح عروه آن چاپ اول... ایشان روایت عمر بن حنظله را قبول می کنند، چون مقبوله است، یعنی چون مقبوله شده قبول می کنند، بعد برگشتند، قبول نکردند گفتند ولو مشهور عمل کردند ما قبول نمی کنیم، پس روایت هم، البته ایشان هم من خلاصه ی نظر ایشان را عرض می کنم، روایت عمر بن حنظله دلالت بر نصب می کند اما سنداً ضعیف است. روایت ابو خدیجه به تعبیر ایشان مشهور علمای ما ابو خدیجه را تضعیف کردند ایشان می گوید نه ثقه است قبول می کنند، مرحوم آقای خوئی ابو خدیجه را قبول می کنند. لکن می گوید قاضی تحکیم است، قاضی منصوب نیست. روایت توقیع مبارک هم سنداً و دلالتاً قبول نمی کنند.

یکی از حضار: دلیل عقلی چه؟ دلیل عقلی که امام خمینی آورده اند.

آیت الله مددی: دلیل عقلی هم قبول نمی کنند. عقلایی به اینکه اگر نقصی در جامعه بود، که می دانیم شارع راضی به ترک آن نیست، فقیه متصدی بشود. عقلی به این معناست. اما اینکه اداره جامعه حتماً ایشان نیاوردند، لذا کسانی که به ایشان اشکال می کنند می گویند شما اگر مسجد بلا متولی دیدید، می گویند شارع این کار را بکند، خب اگر جامعه هم بدون متولی بود، خب به طریق اولی باید اداره بشود. به قول شما دلیل عقلی که ایشان اقامه می فرماید.

یکی از حضار: آقا بعد از انقلاب فرانسه، الان دیگر دولت و آن نقص و این ها را نمی شود از هم سوا کرد. بگویم ما آقا یک دولتی باشد، فقیه هم هر جا نقص بود ورود کند، اصلاً دولت دیگر به فقیه اجازه نمی دهد که.

آیت الله مددی: قبل از انقلاب فرانسه هم همین طور بود. عرض کنم که احتیاج به انقلاب فرانسه ندارد. عرض کنم حضور باسعادتتان حالا آن انقلاب انقلاب جوری دیگر بود، مسائل دیگری بود.

به هر حال، این مطلب را عنایت بفرمایید و روایت توقیع مبارک هم بیشتر زدند به مقام افتا و فتوا. و لذا مرحوم آقای خوئی این که مرحوم شیخ انصاری در اینجا می فرماید مقام دومی که فقیه دارد، مقام دوم فقیه به اصطلاح مسئله حکومت است که قضاوت باشد مراد شیخ از حکومت در اینجا مراد شیخ کلمه حکومت را انجام می دهد و اما بالمعنی الثانی. بله ببخشید. بله ایشان حکومت را قبول می کند، مرحوم شیخ تعبیر ایشان حکومت را، لذا ایشان می گوید «از ثانی الحکومه فلعهل الحکمه بما یراه حقاً فی المرافعات». این حکومت تعبیر شیخ مراد قضاوت است، اشتباه نشود. ما الان حکومت چیز دیگری به ذهنمان می آید. این کلمه حکومت که شیخ «فله الحکم بما یراه فی المرافعات» این حکومت.

بعد مرحوم شیخ می فرمایند به اینکه «بهذا المنصب ایضاً ثابت للفقیه بلا خلاف فتوا و نصاً». این منصب هم برای فقیه ثابت است بدون خلاف، هم روایت، مرادش هم از روایت مرحوم شیخ کما هو المشهور روایت به اصطلاح عمر بن حنظله است. چون روایات ابی خدیجه را مشهور بقبول نکردند. نظر هم به ایشان نکردند البته اینکه آقای خویی می فرمایند روایت ابو خدیجه برای قاضی تحکیم است. ان شاء الله اثبات می کنیم برای قاضی منصوب است تحکیم نیست. ان شاء الله بحث هایش بعد، دیگر ما الان یک مقدارش را بگوییم تا ذهنتان آماده بشود.

اینکه ایشان می فرماید، فتوا هم بله مشهور اینه. اما عرض کردیم خیلی از بزرگان تراز اول ما روایت عمر بن حنظله را ضعیف می دانند. این که گفته شده مقبول درست است، اولین کسی که ادعای مقبول کرد شیخ اول در ذکری است قبل از ایشان کسی نداریم. علامه که استاد استاد ایشان است، استاد فخر المحققین، البته شهید اول نزد پسر علامه درس خوانده، البته می گویند مرحوم فخر المحققین فرمود استفاده من از شاگرد بیش از استفاده ایشان از من بود. خب واقعاً هم مرحوم شیخ خیلی فوق العاده است قدس الله نفسه. علی ای ایشان در ذکری دارد مقبول عمر بن حنظله، و الا علامه در چند جا در کتاب هایش تصریح می کند خبر عمر بن حنظله، قبول ندارد علامه.

مرحوم محقق حلی در معارج الاصول در بحث تعارض تعبیر می کند که ضعیف است خبر، مرحوم صاحب معالم در بحث تعارض و الی آخره یکی دو تا نیستند. در بحث ولایت فقیهش و حکومت اش و قاضی تحکیم مثل مرحوم صدوق قبول نکرده اصلاً کلاً، این ها را آقایان توجه نکردند، یعنی مرحوم صدوق هم شبیه آقای خویی است قاضی تحکیم را قبول دارد اما قاضی منصوب را نه.

و لذا این که ایشان می فرماید «بلا خلاف و تفصیل الکلام فیه موکول الی کتاب القضاء»، این بلا خلاف آقای خویی این را قبول ندارد، چه رسد به حکومت. آقای خویی قاضی منصوب را قبول ندارند کلاً. این که شیخ می فرماید مسلم است در بین فقهای ما بلا خلاف فتواً و نصاً، این را که ایشان مسلم مسلم گرفته بین اصحاب ما، خود آقای خویی این را قبول ندارد و ان شاء الله توضیح خواهم داد، چون این توضیحات داده نشده، توضیح خواهم داد که حتی صدوق هم قبول ندارد. صدوق هم ارجاعش به قاضی تحکیم است، نه به قاضی منصوب. خب مثل آقای خویی که قاضی منصوب را قبول نمی کنند، عرض کردم ایشان بحث حکومت را به شما عرض کردم کلیه روایات را گفتم، حالا غیر از ضعف اسناد، دلالت ندارد، آن هم که دلالت دارد سه تا است. عمده اش عمر بن حنظله است که به نظر ایشان ضعیف است، عرض کردم نظر اول ایشان قبول خبر بود، مقبوله می گفتند بعد برگشتند.

مشهور ابو خدیجه را خلافاً للمشهور قبول کردند، لکن می گویند قاضی تحکیم است. توقیع مبارک هم سنداً اشکال دارد و هم دلالاً و قبولش شان در حد فتواست نه راجع به قضاوت است، نه راجع به حکومت. دقت فرمودید؛ کل، البته ایشان مطالبی که من عرض می کنم در طی یک هفته فرمودند، پنج جلسه درسی، جلسات درسی ایشان غالباً ۲۳ دقیقه بود، خیلی طولانی نبود، رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال این ها را هم که چاپ شده، درست هست آن چه که چاپ شده بله نوشتند، تصادفاً نگاه می کردم عین نوشته و همین چاپ شده ایشان است. این راجع به این مطلبی که مرحوم شیخ در اینجا مطرح فرمودند. می گویم ای کاش ایشان بحث را روی اموال نمی بردند، عنوان عام «و المراد منه الفقیه الجامع» بعد می فرماید: «أحدها»، بعد می گوید «و للفقیه الجامع مناصب ثلاثة»، سه تا منصب دارد: «أحدها الافتاء فیما یحتاج إلیه العامی فی عمله». این که بحث افتا و فتوا دادن را منصب گرفتند خیلی عجیب است. چون افتا جزو مناصب نیست. افتا نزد ما الان مشهور بین ما، رجوع العامی الی الجاهل، جاهل الی العالم است. بحث منصب نیست.

عرض کردیم سابقاً در مسائل متفرقه، در میان عامه این طور شد، در میان، مخصوصاً آن کسی که شکل رسمی تر حکومتی گرفت و این تأثیرگذار بود در خود شیعه هم تأثیرگذار بود، کاری بود که عثمانی ها کردند. عثمانی ها شخصی را به نام شیخ الاسلام مطرح می کردند که مردم باید به فتوای او مراجعه کنند. شیخ الاسلامی منصب بود، دقت می کنید؟ شیخ الاسلام منصب بود.

در بعضی از عبارات، حالا من دیگر چون جای این بحث ها اینجا نیست، عبارات اهل سنت نوشتند «يعتبر فی المجتهد أن یكون فقیهاً». مراد این ها از مجتهد آن کسی است که حاکم قرار داده، شیخ الاسلام مرادشان است.

یکی از حضار: این قبل از شیخ الاسلام است این صفویه؟

آیت الله مددی: آها بعدش، خیلی قبلش است. عثمانی ها تقریباً بعد از هجوم مغول به بغداد ۷۰۰ و خورده ای تشکل شدند. یک ۲۰۰ سال قبل از صفویه. تقریباً در این فتره سربداران در خراسان، یک حکومت محلی کوچکی قرار دادند، صفویه از ۹۰۵ شروع کردند. ۹۰۶ معذبت می خواهم سنه ی شاه اسماعیل در سال ۱۶ ساله هم بود، ۹۰۶ شروع کردند، راه افتادند، به نشر تشیع.

علی ای کیف ما کان در صفویه هم این کار شد و در شیعه تأثیرگذار شد. البته در شیعه رسماً کسی را که بی منصب گذاشتند شاه دوم است نه اول، چون شاه اسماعیل با اینکه بچه بود، چون حالت درویشی داشتند، قطب هم بود یعنی حرف او با ... می دانستند. که می گویند در ۳۰ سالگی بعد ادعا کرد که من مشغول سلطنت شدم، به کسی دیگری مراجعه کنید. اما به هر حال، آن که ارجاع رسمی داده شد امور به ایشان، شاه طهماسب است پسر شاه اسماعیل. خیلی هم آدم متدینی است در بین سلاطین صفویه است.

ایشان تمام امور را ارجاع داد به مرحوم محقق کرکی، به تعبیر خودش «المحقق شیخ علی» محقق شیخ علی. یک به اصطلاح فرمان، فرمان شاهی دارد که شاید در حدود ۱۰-۱۲ سطر است خیلی طولانی است. ایشان طبق این فرمان شاهی، جمیع مناصب حکومتی، اصلاً حتی تصریح دارد نصب و عزل رؤسای عساکر، فرماندهان ارتش حتی، تعبیر ایشان این است، حتی فرماندهان ارتش را هم ایشان، حتی یک امور اجتماعی هم دارد، چون من در بحث حالا چون لطیف است در بحث ولایت فقیه سابق که گفتیم، عبارت خیلی از عبارات این فرمان شاهی ایشان را خواندیم، یعنی به یک مناسبتی متعرض به نامه خواجه مؤید است کیست؟ سبزواری، مال دولت سربداران در سبزواری، نامه ایشان به شهید اول می نویسد که از ایشان تقاضا می کند بیاید ایران برای اداره امور، بیاید به خراسان، که ما مثلاً اینجا حکومت شیعه تشکیل دادیم، می دانید شهید اول از جبل عامل از لبنان، نامه ای به ایشان می نویسد معروف است که لمعه را ایشان می نویسد می فرستد برای او.

این نامه را هم ما در بحث ولایت فقیه سابق خواندیم، متعرض شدیم اینجا هم شاید بشویم. طولانی است نامه اش، ۱۰-۱۵ سطر است. در اینجا هیچ ارجاع، اشاره ای به ولایت نمی کند. ر این نامه سربداران فقط اشاره می کند که شما بیاید فتوا بدهید، اشاره به مقام اول به قول این چیز، که بیاید شما، احکام دین مردم را اینکه شما مثلاً ولایت دارید، باید بیاید اداره ای اینجا انجام بدهید، امور تحت نظر شما باشد، ندارد؛ تو نامه ی سربداران به مرحوم شهید اول ندارد شاید هم برای همین جهت ایشان لمعه را فرستاد؛ که فقه است دیگر، جنبه ی چیزی ندارد، ولایتی ندارد.

علی ای حال، حالا چون فواید دارد شاید بخوانیم دو مرتبه آن نامه را هم بخوانیم. یک مقداری هم از فرمان شاهی که در کتاب آقای امینی، همین مرحوم آقای امینی، یک کتاب دارد به نام «شهداء الفضیلة»، علمایی که شهید شدند چون گفته شده مرحوم همین محقق کرکی قدس الله نفسه شهید شدند. البته رسماً معلوم نیست چگونه شهید شدند. ایشان می گویند آمدند ایران، اداره ی امور ایران را بررسی می کردند، اوضاع را حتی در دادگاه ها بررسی می کردند، بعد برمی گشتند نجف. چون ساکن نجف بودند. سفر اخیری که می آمد...

یکی از حضار: عساکر را هم او نصب می کرده؟ شاه چه کار می کرده؟

آیت الله مددی: هیچ دیگر شاه

آن وقت در این نامه، اول نامه این است، در این فرمان شاهی می گوید چون ائمه علیهم السلام ارجاع دادند اداره ی امور را به فقها، از اولش ولی فقیه است. در این نامه که شاه طهماسب نوشته، از اولش بحث ولایت فقیه است. به خلاف آن نامه ای که مثلاً صد سال قبل چیزها نوشته بودند سربداران به مرحوم شهید اول، من به خاطر مقایسه بین این دو تا جهت. و لذا مرحوم مجلسی هم که روایت عمر بن حنظله را در شرح کافی می آورد، مرحوم مجلسی دارد دیگر، ایشان سعی می کند ولایت فقیه را اثبات بکند با روایت. دقت می کنید؟

اگر آقایان مرآة العقول را ملاحظه بفرمایید، سعی کرده اثبات بکنند با همان روایت عمر بن حنظله مقام ولایت را، مقام سوم به تعبیر ایشان، منصب سوم را و مرحوم میرزا رفیعایی هست نایینی چون ایشان می گوید بعض الاعاظم، این را من گفتم که این نکته ای باشد اگر مرآة العقول را مراجعه فرمودید، می گوید بعض الاعاظم اشکال کردند، این از همان زمان صفویه که مطرح شد که از روایت عمر بن حنظله منصب ولایت درمی آید، از همان زمان هم خب عده ای مناقشه کردند. این طور نبود که حالا همه مثل مجلسی باشند، عده ای هم آن طرف مناقشه کردند. یکی از مناقشات بسیار بسیار قوی آن زمان، میرزا رفیعای نایینی است. از همه شان قوی تر است.

مرحوم میرزا رفیعای نایینی حاشیه ای در کافی دارد که چاپ نشده، من هم وقتی عبارت مرحوم مجلسی را خواندم، خیال می کردم مرحوم ملا صدرا مرادش باشد. مراجعه کردم به شرح کافی، اصول کافی ملا صدرا آنجا هم نداشت، مرحوم ملا صدرا هم ندارد. اما بعد که چاپ شد، چاپ نشده بود، بعد که چاپ شد، شاید اگر چاپ قدیم داشته من خبر ندارم، این چاپی که آقایان در دارالحديث چاپ کردند، وفقهم الله، این حاشیه ی میرزا رفیعای نایینی هم آنجا چاپ شده. که مرحوم مجلسی می آورد عبارت ایشان را می آورد و سعی می کند جواب بدهد، مرحوم مجلسی سعی می کند از اشکالات ایشان جواب بدهد.

ما ان شاء الله تعالی چون به نظر ما قوی ترین اشکالات ایشان، ایشان اولین اشکالشان این است که ولایت منصب است، منصب وضع عام قبول نمی کند، منصب باید وضع خاص باشد، نصب خاص باشد. می گویند: «آقا شما ولی بر این باشید» اصلاً منصب طبیعتش این است که نصب عام قبول نمی کند. نمی شود شما بگویند کسی که دارای این صفت است، این برای اوست، خب ده نفر دارای این صفت هستند. دقت کردید اصلاً از کجاریشه کار کجاست؟ ایشان لذا من اول عرض کردم به شما که مرحوم آقای خویی هم دارند این مطلب را، آقای خویی نوشته این اشکال را، این اشکال مرحوم میرزا رفیعای نایینی است. مرحوم مجلسی سعی می کند جواب بدهد، ما ان شاء الله چون بحث طولانی است، ان شاء الله آنجا هم اشکالات مرحوم میرزا رفیعای نایینی را می خوانیم، هم جواب های مرحوم مجلسی. انصافاً هم مرحوم مجلسی آخر جواب هایش شل و ول شده است دیگر، معلوم است که گیر کرده است.

به هر حال به نظر من شاید قوی ترین اشکالات در روایت عمر بن حنظله تا زماننا هذا، تا این منکرینی که الان داریم، همان اشکالاتی است که مرحوم میرزا رفیعای نایینی کرده. و جواب هایی که مرحوم مجلسی دارد، یک جواب هایش هم بعضی از معاصرین سعی کردند بدهند، البته نمی دانستند مال کیست، کلام مرحوم مجلسی در مرآة العقول دیدند. عرض کردم اصل اشکال مال مرحوم میرزا رفیعای نایینی است، این بسیار حاشیه ی موجزی

است، اما خیلی حاشیه‌ی لطیفی است. مرد حکمی هم هست، به قول معروف فیلسوف هم هست. انصافاً خیلی قشنگ نوشته حاشیه‌ی ایشان، بر همه آراء، یک جلد است مثل اینکه

یکی از حضار: شرح اصولش یا شرح فروعش

آیت الله مددی: اصول است یک جلد است به نظرم شاید حالا نمی دانم، من دارم چون دوره‌ی اصول کافی را برای من آوردند، دوره‌ی کافی را دارم، یادم نیست، یکی است یا دو تاست خیلی کم است، زیاد نیست حاشیه‌ی ایشان، زیاد نیست حاشیه‌ی ایشان در کافی. در آنجا ایشان اشکالاتی می کند که مرحوم مجلسی تعبیر می کند به ایشان بعضی الاعاظم، و سعی می کند جواب بدهد. و عرض می کنیم که انصافاً بعضی از جواب های مرحوم مجلسی روشن نیست، واضح نیست، راه های دیگر دارد، جواب های دیگر دارد که ما ان شاء الله متعرض می شویم.

علی ای حال، قوی ترین اشکالات به مبنای ولایت فقیه روی روایت عمر بن حنظله مال ایشان است، که این هم برای همان قرن یازدهم و دوازدهم است، خیال نکنید کسی دیگری مطرح کردند؟ اشکال اول ایشان هم این است که این منصب، منصب نصب عام معنا ندارد. نمی شود کسی که واجد این شرائط است من او را نصب کردم، نصب باید نصب خاص باشد. اگر مراد منصب، العلما ورثة الانبیا می شود عام باشد، مشکلی ندارد، ده تا عالم باشد اینها ورثه‌ی انبیاء. چون منصب نیست. اگر منصب نبود، غیر منصب را می شود عام قرار داد، اما آنجا که صحبت منصب است، شما نمی توانید بگویید یک منصب عام قرار بدهید که یک نفری که عالم باشد، چنین باشد، مهندس باشد، این مثلاً متولی مسجد بشود، خب ده نفر هستند، این نصب نمی گیرد.

یکی از حضار: استاد در ده نفر یکی بهتر است.

آیت الله مددی: خب تو روایت ندارد.

یکی از حضار: ولی آقا متولی اوقاف این کارها را انجام نمی دهند؟

آیت الله مددی: خوب بر می گردد به متولی، متولی اوقاف انجام می دهد، شما پس به یک نفر دیگر برگشتید. این می خواهد بگوید فقیه خودش متولی اوقاف است.

یکی از حضار: نه، نه، می خواهم این را بگویم که منصب لازم نیست که حتماً به اشخاص باشد، یک کسی که وقف می کند، مثلاً متولیش می گوید هرکدام از فرزندان من که مثلاً عالم تر بودند، او متولی وقف است.

آیت الله مددی: آن وقت برای آن باید شرایط بگوییم. نه، باید شرایط بگذارد.

یکی از حضار: آن قرآن منصب امامت را به صفت معین کرد نه به مثال.

آیت الله مددی: و لذا گفتند: «انما ولیکم الله ورسوله»، مراد خاص امیرالمؤمنین است، عام نیست.

یکی از حضار: ولی ...

آیت الله مددی: چرا همه شان به قرآن هم هست و به نصب هم هست و لذا معروف بین شیعه این شد که امامت به نصب است، نصب به این معنا.

علی ای حال ان شاء الله اجازه بدهید تا برسیم اینجا من یک سیر اجمالی از ادله ی ولایت فقیه را مطرح کردم جوابش را ان شاء الله عرض می کنیم،

اجازه بفرمایید.

پس این بحث اول ایشان که افتاء منصب است این بحث مرحوم شیخ به نظر ما روشن نیست بله منصب شیخ الاسلامی منصب بود.

یکی از حضار: من می گویم شاید مورد نظرشان به آیه ی نفر باشد که اولاً باید بعضی ها بروند فقیه بشوند، دوماً وقتی مردم مراجعه کردند اینها

باید فتوا را نه اینکه کنار بکشند فتوا را اظهار بکنند.

آیت الله مددی: حالا باشد این چیزها تا بحث ایشان، حالا اگر بخواهیم جواب بدهیم طول می کشد باشد تا بحثش.

پس اول این بود پس اینکه در کتب اهل سنت آمده یک مقدار از عبارت اهل سنت هم در این فوائد المدنیة ملا محمد امین استرآبادی هم آورده

دیگران هم شاید دارند دیگران را من چون نمی خواهم متعرض بشوم وارد این بحث بشوم. اصولاً عرض کردیم از زمان معاویه از زمان بنی امیه بحث

فقاہت از دستگاه سیاسی خارج شد، خلفای راشدین داشتند این را در زمان عمر بن عبد العزیز هم تا مقداری باز هست، چون عمر بن عبد العزیز

فقیه هم هست ملاست، مرد حدیث شناسی است مردی است که کار کرده است کارهای علمی دارد قبولش دارند. اما آن جایی که جدا شد بر می گشتند

به فقیه آن وقت این رسمشان بود که بر می گشتند به فقیه تا فقیه چه بگوید.

بینید این رساله ی خراجیه ابو یوسف را نگاه کنید برای قرن دوم است زمان حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا است ایشان، موسی بن جعفر،

مثلاً ایشان اقسام اراضی را دارد چون یکی از بحث های بسیار سنگین است همیشه در فقه اسلامی اراضی بود، چون اراضی اقسام داشت خصوصاً این

مساله ی اراضی خراجیه و غیر خراجیه و اراضی صلح و اینها مالیات های اینها را چطوری بگیریم، چطوری تقسیم بکنیم، یکی از بحث های همیشه

زنده بحث اراضی بود دقت می کنید؟ ایشان رساله اش به اسم رساله ی اراضی است لکن غیر اراضی هم دارد مالیات.

آن وقت یکی یکی اینها را بیان می کند مثلاً فلان اراضی صلح این طور است بعد چطوری بیان می کند؟ خطاب به هارون است می گوید مثلاً در فلان مسئله علما اتفاق کردند که این حکمش این است، در این مسئله علما اختلاف کردند، مثلاً چه کسی این طور گفت یا از صحاب چه کسی این طور گفت، چه کسی از تابعین این طور گفت و شما که خلیفه هستید به هر کدام از اینها می توانید عمل بکنید.

اینها نظرشان چه بود؟ من که فقیه هستم می توانم طرح مسئله بدهم اجرا و نصب برای حاکم است، آن برای حاکم است، حاکم اجرا می کند. و لذا عرض کردیم فقه اهل سنت طبیعتاً یک فقه استنباطی است دقت کنید، طبیعتاً فقه ولایی نیست درش امور ولایی، فقیه برای خودش ولایت قائل نبود، ولایت را دایر مدار نصب مردم، بیعت مردم می دانست. اگر هم فقیه چیزی می گفت در اختیار حاکم قرار می داد او اختیار بکند.

یا همین روایتی که دو روز گذشته خواندیم که امام صادق فرمود که والی مدینه ما را حاضر کرد که کسی آمد نزد او گفت که پدر من دختر من را عقد کرده بدون اینکه من خبر دار بشوم آنهایی که در مجلس بودند گفتند نه عقدش باطل است شما پدرش هستید، امام صادق فرمود انت و مالک لایک، خواندیم روایت را، این رسم بود، این متعارف بود.

چرا من می گویم متعارف بود؟ چون یکی از نکات بسیار بسیار مهم در روایت عمر بن حنظله که عن رجلین بینهما منازعة که امام بینهما فی امر القضاء فیرجع یا یتراجعون السلطان او القضاء آنجا این طور دارد. یکی از ادله ی کسانی که می گویند این روایت مبارکه شامل غیر قاضی هم می شود همین است چون هم سلطان دارد، هم قضات دارد دقت کنید.

سلطان بخش اداره و ولایت جامعه است، قضات هم بخش قضایی جامعه است. لذا وقتی که امام می گوید «انی جعلته حاکماً»، حاکماً به این معنا که هم به منزله ی سلطان است و هم به منزله ی قاضی است یکی از ...

یکی از حضار: در فتوا نه در اداره ی جامعه

آیت الله مددی: خوب سلطان، سلطان که فتوا نمی داد که، دقت کردید؟ روشن شد؟

یکی از نکاتی که چون در روایت عمر بن حنظله فرمود «انی جعلته حاکماً»، حاکماً دارد نه قاضی، می گوید از اینکه فرمود «حاکماً» هم به منزله ی

سلطان است هم به منزله ی قاضی است، هر دورا می خواهد بگیرد

کسانی که گفتند حدیث متعلق است به بحث قضاوت گفتند بله سلطان گفته، چون گاه گاهی در بحث قضاوت به سلطان مراجعه می کردند،

می خواهند آن ارزش سلطان را بردارند، دقت کردید چه شد، اینکه می گویم خیلی اهمیت دارد آیا سلطان به عنوان قوه ی مجریه و به عنوان اداره ی

جامعه مطرح است این اشخاص می گویند نه سلطان، چون عرض کردم به شما مثلاً امیر مدینه سلطان است اما فقها را حاضر کرد دقت کردید؟ ملتفت شدید چه شد؟ او می خواست سلطان را هم برگرداند به قضات. چون در امور مهمه، سلطان قضات را جمع می کرد، از آن ها نظر خواهی می کرد بعد اجرا می کرد پس این که در روایت ذکر شده، «یتراجعون الی السلطان او القضاة»، او القضاة، مراجعه به سلطان به خاطر باز هم قضا است، لذا روایت اختصاص به قضا دارد، دقت کردید نکته را؟ من از همین اول نکات فنی را بگویم که رویش فکر نکنید، هنوز به روایات عمر بن حنظله نرسیدیم.

یکی از حضار: در طول هم هستند؟ بالادست؟

آیت الله مددی: ها، در حقیقت سلطان هم دنبال قضات بوده، اما اداری جامعه، ارتش این ها که ربطی به فقها نداشته، به فقها بر نمی گشته. مالیات می خواسته بگیرد به فقها، یا مثلاً چطوری اداره بکنه، می خواست ساختمان بسازد، راه بسازد، به فقها بر نمی گشته است. آن که به فقها بر می گشته در قضا بوده، بحثی بوده که فقها اختلاف داشتند، بر می گشته از فقها سؤال می کردند، اما به عنوان قضا، مثل همین بحث قضاوت، رفع اختلاف، دیگر ما بحث ولایت فقیه وارد شدیم، یک کمی هم خارج شدیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین